

انحصار عبادت

در جمله ی **إِيَّاكَ تَعْبُدُ** از نظر دستور زبان عربی **إِيَّاكَ** مفعول **تَعْبُدُ** است و به حسب طبع اولی می بایست پس از فعل بیاید و گفته شود: **تَعْبُدُكَ**، و اگر این طور بود معنایش این بود: خدایا تو را پرستش می کنیم. ولی علمای ادب می گویند: «تقدیم» ما حقّه التأخیر یُفید الحصر» یعنی اگر **يَك** کلمه را که جایش مؤخر است مقدم بدانند علامت انحصار است. اختصاص به زبان عربی ندارد و در فارسی هم چنین است. بنابراین معنای این جمله می شود: خدایا تنها تو را پرستش می کنیم و رام و مطیع تو هستیم، و مطیع هیچ کس و هیچ فرمانی که ناشی از فرمان تو نباشد نیستیم. پس جمله ی **إِيَّاكَ تَعْبُدُ يَك** جمله است به جای دو جمله: جمله ی اثباتی یعنی در مقابل خدا

تسلیم هستیم، و جمله ی نفیی یعنی در مقابل غیر خدا هرگز تسلیم نمی شویم. طبق این بیان، در این جمله همان ایمان و کفری که از شعار توحید استفاده می شود گنجانده شده است. مسلمان که می گوید: **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** در آن **يَك** ایمان و **يَك** کفر را ابراز می دارد: ایمان به خداوند و کفر به غیر خدا. در آیه الکرسی می خوانیم:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى [۱].

اینکه که حقیقت آشکار شده هیچ گونه اجبار و اکراهی در کار نیست. آن کس که مؤمن به الله باشد، در حالی که در همان آن، کافر به طاغوت (آنچه که مظهر طغیان است) باشد رستگار گشته و عروة الوثقی یعنی دستگیره ی محکم را چنگ زده است.

ایمان در اسلام بدون کفر، عملی نیست؛ بلکه همواره بایستی در کنار تسلیم به خداوند، انکار مظاهر طغیان قرار گیرد تا ایمان کامل گردد.

ضمیر جمع

نکته ی جالبی که در اینجا- که مرحله ی توحید عملی و مرحله ی «شدن» انسان است- وجود دارد این است که در کلمه ی **تَعْبُدُ** ضمیر جمع آورده شده و به صورت مفرد یعنی **أَعْبُدُ** گفته نشده است. گفته نشده: «من تنها تو را می پرستم» بلکه گفته شده «ما تنها تو را می پرستیم». آن نکته در این مقام که مقام ساخته شدن انسان است این است که انسان همان طور که در پرتو شناخت خدا و توجه به او ساخته می شود نه در صورت غفلت از او و بی خبری از او، همان طور که در عمل و فعالیت ساخته می شود نه با نظر و اندیشه ی محض، همچنین انسان در ضمن عمل اجتماعی و همراه و هماهنگ با جامعه ی توحیدی ساخته می شود نه منفصل و جدا از قافله ی اهل توحید.

انسان موجودی است فکری، الهی، عملی، اجتماعی. انسان بدون اندیشه و شناخت

انسان حقیقی نیست. انسان بریده از خدا و غافل از خدا انسان نیست. انسان اندیشنده ی الهی بریده از عمل نیز انسان حقیقی نیست، انسان کاستی گرفته است.

همین طور انسان اندیشنده ی خداشناس عملی بریده از جامعه ی توحیدی نیز انسان ناقص است. پس در حقیقت معنی **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** این است:

خدایا ما مردم جامعه ی توحیدی در حرکتی هماهنگ، همه با هم به سوی تو و گوش به فرمان تو روانیم.

إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. تنها از تو کمک می خواهیم؛ از غیر تو کمک نمی خواهیم و استعانت نمی جوییم.

این جمله، مفید توحید در استعانت است. توحید در استعانت، یعنی تنها از او کمک خواستن و تنها از او استمداد کردن و تنها به او اعتماد کردن. ممکن است در اینجا سؤالی مطرح شود و می توان این سؤال را به دو گونه مطرح کرد: یکی از نظر اصل استمداد و استعانت، از نظر علمای تعلیم و تربیت و علمای اخلاق، انسان باید اعتماد به نفس داشته باشد. اعتماد به غیر و استعانت و استمداد از غیر، انسان را موجودی اِتْکالی و ضعیف می سازد؛ برخلاف اعتماد به نفس که قوا و نیروهای انسان را بیدار و زنده می کند.

طبق این اصل باید به خود تکیه داشت نه به غیر، اعم از اینکه آن غیر خدا باشد یا غیر خدا. به همین دلیل علمای امروز «توکل» را که اعتماد به خداست و موجب سلب اعتماد از خود است نفی می کنند و غیر اخلاقی می شمارند.

ممکن است این سؤال به صورت دیگری مطرح شود و آن اینکه چرا نباید از غیر خدا استعانت و استمداد جست؟ اینکه غیر خدا را نباید عبادت کرد منطقی است و اما اینکه از غیر خدا نباید استعانت و استمداد جست چه منطقی دارد؟ خداوند، عالم را عالم اسباب قرار داده و ما انسانها را به انسانهای دیگر و به اشیاء دیگر نیازمند ساخته است و ما ناچار برای رفع نیازهای خود باید از اشیاء دیگر و از انسانهای دیگر در زندگی کمک بگیریم و استمداد کنیم.

در پاسخ این سؤال باید بگوییم که مطلب چیز دیگری است. این طور نیست که هرگونه کمک گیری از غیر و اعتماد به غیر قبیح باشد، بلکه خداوند اصولاً انسان را موجودی نیازمند به غیر خلق کرده؛ یعنی جامعه ی انسانها این طور است که هرکس به دیگری محتاج است و اینکه می بینیم در سفارشات اسلامی دائماً امر به تعاون می کنند نمایانگر همین حقیقت است. در قرآن مجید می فرماید:

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى [۱].

در کارهای نیک یکدیگر را مدد برسانید.

کلمه ی «تعاون» از ماده ی «عون» است. اگر استعانت از غیر در هیچ حدی جایز نبود پروردگار سفارش به تعاون نمی کرد، بلکه می رساند: شما به یکدیگر محتاج هستید و لذا بایستی یکدیگر را مدد و یاری کنید.

شخصی در حضور حضرت امیر به این تعبیر دعا کرد: خدایا مرا محتاج خلق خودت نگردان! حضرت فرمود: دیگر این طور نگو. عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو خدایا مرا محتاج بدان خلق خودت قرار نده. و منظور این است که جمله ی اول نشدنی است زیرا نحوه ی خلقت انسان این طور است که همواره در پیشبرد زندگی دنیایی خودش به دیگران نیازمند است.

پس در جمله ی **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** نمی گوید که انسان نباید استمداد از دیگران بجوید. پس مطلب چیست؟

آنچه این آیه ی شریفه می رساند این است که: آن اعتماد نهایی و آن تکیه گاه قلب انسان یعنی آنچه که در واقع و نفس الامر انسان به آن تکیه دارد بایستی خدا باشد و آنچه را که از آن در دنیا استمداد می جوید به عنوان وسیله بدانند، و بدانند که حتی خود انسان، قوای وجودی او، نیروی بازوی او، نیروی مغزی او، همه و همه وسائلی هستند که خداوند آفریده و در اختیار او نهاده است و سر رشته در دست اوست. و لذا چقدر انسان در دنیا به وسائلی اعتماد می کند ولی بعد می بیند که برخلاف انتظارش آن وسیله کمکی که باید بکند انجام نداد. گاهی می شود که به قوای خویش اعتماد می کند و می بیند که حتی آنها نیز تخلف می ورزند. تنها قدرتی که اگر انسان به او تکیه کند و برنامه اش را با او تنظیم کند هیچ نگرانی نخواهد داشت خداست.

نوشته اند که در یکی از جنگها رسول اکرم از لشکر کناره گرفت و در روی تپه ای در حدود اردوگاه خودش استراحت کرد و به خواب رفت. اتفاقاً یکی از افراد شجاع دشمن در حالی که مسلح بود و گردش می کرد نگاهش به رسول الله افتاد و او را شناخت. بسیار خوشحال شد از اینکه او را تنها یافته و الآن او را خواهد کشت. در حالی که رسول الله خوابیده بود وی بالای سرش ایستاد و فریاد کشید: محمد تو هستی؟ حضرت نگاهی کرد و فرمود: آری من هستم. گفت: چه کسی می تواند تو را از دست من نجات دهد؟ رسول الله بدون درنگ فرمود: خدا. آن مرد که چنین انتظاری نداشت گفت الآن به تو نشان خواهم داد، و يك قدم عقب رفت تا ضربت خود را قویتر بزند. ناگهان پایش به سنگی اصابت نمود و محکم به زمین خورد. حضرت به سرعت از جای برخاست و بالای سرش ایستاد و فرمود: چه کسی تو را از دست من می تواند نجات بدهد؟ اینجا بود که آن مرد از روی فطانت پاسخ داد: کرم تو، و رسول الله او را عفو فرمود.

غرض این است که معنی این جمله نه آن است که انسان در جهان به هیچ وسیله ای نباید دست استمداد دراز کند؛ بلکه بایستی در عین استمداد، مسبب الاسباب را نیز بشناسد و بداند که سر رشته ی وسائل و اسباب در دست او قرار دارد.